



دانشگاه پیام نور
دانشگاه پیام نور تهران
دانشکده علوم اجتماعی

**عنوان: ارزیابی نظریه های دولت
در تحلیل شرایط سیاسی و اجتماعی جمهوری اسلامی ایران**

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد
رشته جامعه شناسی

مؤلف: عباس شادلو

۱۳۸۸/۱۲/۱

کتابخانه مرکزی
تیمسار

استاد راهنما: دکتر سید جواد صالحی
استاد مشاور: دکتر محمد جواد زاهدی

پاییز ۱۳۸۸

۱۳۲۴۷۷

چکیده

دولت به مفهوم قدرت عمومی فائق بر اتباع است که نظم و استمرار زندگی سیاسی را تضمین می‌کند. دولت به تنهایی انحصار کاربرد قدرت را داراست و آنرا بر رعایای خود تحمیل می‌کند. «نظریه دولت» عبارت است از توضیحاتی درباره ماهیت مفهوم «قدرت عمومی» و پاسخ‌گویی به مسائل ماهوی آن. برای شناخت ماهیت قدرت عمومی و پاسخ‌گویی به مسایل ماهوی آن باید عناصر و شاخصه‌های آنرا بازشناخت. شاخص‌هایی چون اهداف (غایات)، ارزشها (ایدئولوژی)، مشروعیت و اقتدار، نظام مالکیت، طبقه و پایگاه اجتماعی، ساختار قدرت و شرایط اقتصادی و اجتماعی در این منظومه می‌بایست مورد بررسی قرار گیرند. در این تحقیق سعی می‌شود این عناصر با کمک گرفتن از وقایع عینی در دوره جمهوری اسلامی مورد واکاوی قرار گیرند و سپس با مطابقت دادن و مقایسه آن با یک نمونه آرمانی (ideal type) که همانا مفهوم «دولت مدرن» است، تحلیل و نتیجه‌گیری انجام شود. در این میان نظریات دولت که پیشتر توسط نظریه پردازان عمده در مورد ایران ارائه گردیده بررسی و کاملترین نظریه یعنی نظریه «دولت رانتیر» بطور عمیق‌تر بررسی و معرفی می‌شود.

فهرست

صفحه	عنوان
۱	مقدمه
۲	فصل اول- کلیات تحقیق
۳	۱-۱) طرح مسئله
۵	۱-۲) اهمیت مسئله
۵	۱-۳) اهداف تحقیق
۶	۱-۴) سابقه تحقیقات قبلی و ضرورتها
۷	۱-۵) مفاهیم کلیدی
۱۱	فصل دوم - پیشینه تحقیق
۱۲	پیشینه نظریات دولت
۱۲	۲-۱) نظریه دولت چیست؟
۱۳	۲-۲) نظریه های عمومی دولت
۱۳	۲-۲-۱) نظریه پردازان نسل اول
۱۷	۲-۲-۲) نظریه پردازان نسل دوم یعنی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم
۲۳	۲-۲-۳) نظریه پردازان نسل سوم - قرن بیستم
۲۵	۲-۳) نظریات دولت اختصاصی در مورد ایران
۲۵	۲-۳-۱) نظریه پردازان خارجی
۲۶	۲-۳-۲) نظریه پردازان داخلی
۲۷	فصل سوم - چارچوب نظری
۲۸	۳-۱) شاخصهای دولت

۲۸	۳-۲) مفهوم دولت مدرن
۳۰	۳-۳) نظریه نظام سلطانی
۳۵	۳-۴) نظریه دولت وابسته
۳۹	۳-۵) نظریه استبداد شرقی
۴۰	۳-۶) نظریه شبه مدرنیسم
۴۲	۳-۷) نظریه دولت مطلقه
۴۴	۳-۸) نظریه دولت اقتدارگرای مدرن
۴۷	۳-۹) نظریه دولت توسعه ای اقتدارگرا (مدل چینی)
۵۰	۳-۱۰) نظریه دولت سنت گرای ایدئولوژیک
۵۱	۳-۱۱) نظریه انحطاط
۵۳	۳-۱۲) نظریه دولت رانتیر (تحصیلدار)
۵۸	۳-۱۳) انتخاب چارچوب نظری
۵۹	فصل چهارم- روش تحقیق
۶۰	۴-۱) مراحل تحقیق اجتماعی
۶۲	۴-۲) روشهای تحقیق
۶۳	۴-۲-۱) روش تاریخی- تطبیقی
۶۳	۴-۲-۲) روش پدیدار شناسی
۶۴	۴-۲-۳) روش نمونه ایدال (Ideal Type)
۶۵	فصل پنجم- تجزیه و تحلیل یافته های تحقیق
۶۶	۵-۱) مبانی نظام جمهوری اسلامی
۶۶	۵-۱-۱) اهداف (غایات)
۶۶	۵-۱-۲) ارزشها (ایدئولوژی)
۶۷	۵-۱-۳) مشروعیت
۷۰	۵-۲) تحولات سیاسی دوره جمهوری اسلامی

۷۰	دوره اول - دوره حاکمیت میانه روها یا لیبرال دمکراتها (۱۳۶۰-۱۳۵۷)
۷۳	دوره دوم - دوره تحکیم قدرت و جنگ (۱۳۶۸-۱۳۶۰)
۷۴	دوره سوم - دوره بازسازی و اصلاحات محدود (۱۳۷۶-۱۳۶۸)
۷۶	دوره چهارم - دوره اصلاحات و توسعه سیاسی (۸۴-۱۳۷۶ ش)
۷۸	تحولات اقتصادی دوره جمهوری اسلامی
۸۲	تحولات اجتماعی دوره جمهوری اسلامی
۸۴	۱-۴-۵ تحولات مذهبی
۸۵	۲-۴-۵ تحولات طبقاتی
۹۱	۱-۲-۴-۵ قشر روحانی
۹۷	۲-۲-۴-۵ طبقه بازاریان سنتی
۹۸	۳-۲-۴-۵ طبقه سرمایه داری حاشیه قدرت
۱۰۱	۳-۴-۵ تحولات فرهنگی
۱۰۲	۱-۳-۴-۵ سازمان تبلیغات اسلامی
۱۰۴	۲-۳-۴-۵ شورای عالی انقلاب فرهنگی
۱۰۷	۳-۳-۴-۵ صدا و سیما جمهوری اسلامی
۱۰۸	۴-۴-۵ تحولات ساختار اجرایی
۱۱۲	۱-۴-۴-۵ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
۱۱۵	۲-۴-۴-۵ نیروی مقاومت بسیج (بسیج مستضعفین)
۱۱۶	۳-۴-۴-۵ شورای نگهبان
۱۱۹	۵-۴-۵ تحول در نظام مالکیت
۱۲۱	فصل ششم - نتیجه گیری
۱۴۴	منابع و مأخذ

شناخت قدرت سیاسی و پیچیدگی های روابط حاکم بر آن نه تنها نیازمند شناخت نظریات و نحله های سیاسی و اجتماعی است، بلکه نیازمند مطالعات تاریخی عمیق و فراگیر است. پرداختن به جنبه های اجتماعی چون دین، آداب و رسوم، ارزش ها، نوع مالکیت بر زمین و طبقات اجتماعی و جنبه های سیاسی چون ساختار حکومت، دستگاه نظامی، جغرافیای سیاسی و بنیان های اقتصادی جامعه از قبیل نظام کشاورزی و صنعت گری جهت شناخت بهتر جامعه و سیاست های حاکم بر آن و در نتیجه تحلیل ساخت دولت به عنوان مجری سیاست های کلی کشورها امری ضروری به نظر می رسد.

آنچه در این تحقیق سعی شده بدان پرداخته شود شناخت و تحلیل برخی عناصر مهم اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دخیل در ساخت دولت به عنوان یگانه مرجع اعمال قدرت در ایران بوده است لیکن دامنه بحث بیشتر شامل دوره معاصر و بطور دقیق تر سه دهه اخیر یعنی دوره جمهوری اسلامی می شود.

تعاریف علمی متفاوتی از نظریه ارائه شده است اما نظریه بطور کلی به مجموعه دیدگاهها و نظرات در خصوص یک موضوع مشخص یا نظام دامن گسترده ای از افکار که با مهمترین قضایای مربوط به یک موضوع مشخص مانند اجتماع سروکار دارد، گفته می شود. همچنین می توان دامنه کاربرد نظریه را وسیع تر در نظر آورد و تعریف آنرا به این صورت ارائه کرد: «نظریه به یک رشته قضایای مرتبطی اطلاق می شود که زمینه را برای تنظیم دانش و تبیین و پیش بینی درمورد یک موضوع و ایجاد فرضیه های تحقیقی نوین آن فراهم می آورد. [ریتزر: ۱۳۸۴: ۴].

اما مراد از نظریه دولت عبارت است از یک رشته از قضایای مختلف در زمینه ساختار حکومت و حواشی آن و عوامل مرتبط با آن که زمینه های لازم برای تبیین و پیش بینی تحولات در قدرت سیاسی را فراهم می آورد.

آنچه در این پایان نامه بدان خواهیم پرداخت «ارزیابی نظریه های دولت در تحلیل شرایط سیاسی و اجتماعی جمهوری اسلامی ایران» است که بطور خلاصه ابتدا به بررسی تحولات تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را طی سی سال اخیر بررسی می نماید و سپس با نگاهی جامعه شناختی نظریات جامعه شناسان کلاسیک و معاصر و نظریه پردازان متخصص امور ایران در مورد «دولت» را بررسی نموده و با تطبیق آنها بر ایران تحلیل و نتیجه گیری خواهد شد. در ادامه نظریات مهم دولت ارائه شده در مورد ایران به بحث گذاشته شده و از آن نتیجه گیری خواهد شد.

در این جا بر خود لازم می دانم از راهنمایی های استاد راهنمای این پایان نامه جناب آقای دکتر سید جواد صالحی استادیار محترم گروه علوم سیاسی دانشگاه شیراز و جناب آقای دکتر محمد جواد زاهدی مازندرانی استاد محترم دانشگاه پیام نور که زحمت مشاوره این پایان نامه را بر عهده داشته اند کمال تشکر را بنمایم.

عباس شادلو

فصل اول

کلیات تحقیق

فصل اول - کلیات

۱-۱) طرح مسئله

مفهوم دولت چنانکه بعداً به آن خواهیم پرداخت یک مفهوم اساسی در علوم سیاسی و علوم اجتماعی است. علت این امر بسیار ساده است همه ما در زندگی روزانه خود به گونه ای با دولت در ارتباط هستیم البته نه با مفهوم نظری دولت بلکه با انواع نهادها و سازمانهای دولتی که به نحوی خدماتی را به مردم ارائه می کنند یا خدماتی را از مردم دریافت می کنند.

دولت گرچه مفهوم انتزاعی است اما مجموعه نهادها و سازمانهایی که دولت را تشکیل می دهند دارای کارکردهای عینی و ملموس هستند. دولت برآمده از جامعه و افراد است و دارای ارتباط تنگاتنگ با آنان است از نظر عملی مشکل بتوان زندگی را بدون دولت تصور کرد. وجود دولت نه تنها مبین وجود مجموعه ای از نهادهاست بلکه حاکی از وجود نگرش ها و شیوه های اعمال و رفتاری است که مختصراً مدنیت خواننده شده و به حق جزئی از تمدن به شمار می آیند. [وینسنت: ۱۳۸۷: ۱۷].

زندگی ما در درون چارچوب دولت آغاز و پایان می یابد و دولت نه نهادی منفعل و بی طرف است که بتوان آنرا نادیده گرفت و نه حاصل تصادفی صرف و ساده است. [همان].

دولت دارای ساختاری پیچیده و بغرنج است که در اطراف آن سوالات زیادی مطرح است. به مجموعه توضیحاتی که درباره ماهیت مفهوم «قدرت عمومی» و مسائل ماهوی دولت مطرح می شود نظریه دولت گفته می شود. و آنچه در این پایان نامه مطرح است «ارزیابی نظریه های دولت در تحلیل شرایط سیاسی و اجتماعی جمهوری اسلامی ایران» است.

در وهله اول چنانکه در توضیح نظریه دولت آمد محور اصلی این پایان نامه ارزیابی نظریه های دولت یعنی ارزیابی نظریه هایی است که درباره ماهیت «قدرت عمومی» مطرح شده است اما قیدهایی نیز بر این مفهوم اضافه شده که محدوده تحقیق را مشخص می سازد. اول آنکه قید مکان نظریه دولت در مورد کشور ایران مطرح است و دوم قید زمان که دوره جمهوری اسلامی یعنی دوره معاصر است که در آن به سر می بریم و از سال ۱۳۵۷ شمسی تاکنون را دربرمی گیرد، مدنظر است. بنابراین محور اصلی بحث ارزیابی نظریه هایی است که در مورد «ماهیت قدرت» در دوره ۳۰ ساله جمهوری اسلامی از سال ۱۳۵۷ تاکنون و در مورد کشور ایران توسط نظریه پردازان ارائه گردیده است.

اکنون که محور اصلی تحقیق شناخته شد لازم است شناخت لازم در مورد «ماهیت قدرت» که موضوع اصلی نظریه دولت را تشکیل می دهد بدست آید. قدرت عبارت است از مجموعه منابع و ابزارهای اجبارآمیز و غیراجبار آمیزی که حکومت ها برای انجام کارویژه های خود از آنها بهره مندند و آنرا به کار می برند. [بشیریه: ۱۳۸۰: ۲۸].

بشیریه هفت عامل گوناگون را در سنجش قدرت سیاسی دخیل می داند [همان: ۳۲]:

حوزه اعمال قدرت یعنی افراد یا گروههای تحت تأثیر قدرت

طیف یا دامنه قدرت به معنی این که چه اندازه ای از رفتار و اعمال افراد تحت تأثیر قدرت است.

نتیجه قدرت یعنی میزان رضایت افراد از قدرت.

شدت تأثیر قدرت به معنی آنست که قدرت چقدر می تواند بر رفتارهای موضوع قدرت تغییر ایجاد کند.

پیامد قدرت به معنی انعکاس خارجی قدرت

ابزارهای قدرت شامل ابزارهای خشونت آمیز، ابزار قانونی و یا ابزار ایدئولوژیک و فرهنگی

هزینه قدرت شامل هزینه های مادی (مالی و نیروهای مسلح) و یا معنوی (مثل کاهش مشروعیت دولت).

چنانکه دیده می شود قدرت سیاسی یعنی موضوع نظریه دولت طیف بزرگی از مسائل را دربرمی گیرد و می تواند موضوع چند پایان نامه قرار گیرد. اما آنچه در اینجا مدنظر قرار می گیرد بررسی اجمالی سوالات مهمی است که در این خصوص مطرح است. ممکن است در زندگی روزمره اجتماعی خویش به سوالاتی مانند آنچه در زیر می آید برخورد کرده باشیم.

- دولت باید برای فلان مسئله کاری بکند اما چرا کاری نمی کند؟

- آیا دولت اسلامی قادر به حل مشکلات کنونی جامعه هست؟

- ولایت فقیه یعنی چه؟

- چرا پس از انقلاب با طرح اینهمه شعار پول دارها پولدارتر و فقرا فقیرتر شده اند؟

- پول و ثروت خدادادی حاصل از فروش نفت چرا خودش را در بهبود وضع زندگی مردم نشان نمی دهد؟

- چرا باند بازی و پارتی بازی و فساد دولتی در ایران از اغلب کشورها بالاتر است؟

- چرا اقتصاد کشور با بحران روبروست؟ و دهها و صدها چرای دیگر.

بطور خلاصه نظریه دولت به نظریه ای اطلاق می شود که با بررسی موضوع دولت بطور یکپارچه به تمام این مسائل پاسخ دهد. موضوع این تحقیق یعنی «ارزیابی نظریه های دولت در تحلیل شرایط سیاسی و اجتماعی جمهوری اسلامی ایران» قصد دارد نظریه ای که به بطور کاملتر به سوالات فوق پاسخ داده است را معرفی نماید.

به عبارت بهتر برای ارزیابی نظریه های دولت که موضوع اصلی تحقیق ماست ابتدا به بررسی ابعاد و زوایای قدرت می پردازیم و سپس الگوها یا نظریه های مهمی را که در پاسخ به پرسش آغازین یعنی ماهیت قدرت در دوره جمهوری اسلامی مطرح گردیده است را می آوریم. این بخش مطالعات اولیه تحقیق را تشکیل می دهد و ما را به فرضیه تحقیق رهنمون می سازد.

الگوها یا نظریه های ارائه شده در این تحقیق شامل ده نظریه متفاوت می شود که پس از بررسی همه آنها در مطالعه اکتشافی (تحقیقات کتابخانه ای) پرسش آغازین دچار تغییر و ویرایش شد. اما در مرحله اول سوال اصلی تحقیق اینگونه مطرح شد که:

«کدام نظریه دولت به بهترین نحو می توان اوضاع سیاسی، اجتماعی دوره جمهوری اسلامی در ایران را تبیین کند؟» در مرحله دوم مطالعه اکتشافی صورت گرفت و اطلاعات لازم جمع آوری و مورد بازخوانی قرار گرفت. در این مرحله نظریات مهم نظریه پردازان مهم جامعه شناسی و علوم سیاسی جمع آوری گردید. پس از جمع بندی، سه نظریه عمده از بین نظریه های بالا انتخاب گردید و بنظر می رسید عمده صاحب نظران الگوی نظریه «دولت رانتیر» را برای کشورهای خاور میانه و کشورهای نفت خیز بکار برده اند.

در مرحله سوم چهار چوب های نظری که این مسئله در آن قابل بررسی است انتخاب و آراء نظریه پردازان مختلف ارائه می شود.

در مرحله چهارم با توجه به بررسی های صورت گرفته در مرحله قبلی فرضیه ای به این صورت طرح گردید: «نظریه دولت رانتیر می تواند الگوی مناسبی برای تبیین شرایط اجتماعی و سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی باشد.» در واقع تحقیق درباره صحت و سقم این فرضیه مسئله اصلی تحقیق این پایان نامه را تشکیل می دهد و در اینجا بر آنیم که صحت گزاره یا فرضیه بالا را به آزمون بگذاریم. بدین ترتیب سوال اصلی تحقیق که در مرحله اول طرح گردید بصورت زیر تغییر یافت که در واقع سوال اصلی این تحقیق یا پایان نامه است: سوال اصلی تحقیق: «آیا نظریه دولت رانتیر الگوی مناسبی برای تبیین ماهیت قدرت و شرایط اجتماعی و سیاسی دوره جمهوری اسلامی در ایران به شمار می رود یا خیر؟»

۱-۲) اهمیت موضوع

طرح موضوع نظریه دولت در دوره جمهوری اسلامی چه ضرورتی دارد و بازخوردهای اجتماعی طرح چنین مسائلی چه می تواند باشد؟ قبل از هر چیز می باید به صراحت پاسخ این سوال را روشن کنیم. دولت به عنوان تنها قدرت و قوه اجرایی تنها دارنده اختیار و توان لازم جهت راهبری امورات کشور و از این جهت عامل اصلی پیشبرد کشور بسوی اهداف خود است. سیاست های دولت متأثر از نوع نظریه حاکم بر دولت است و جامعه بطور مستقیم از این سیاست ها تأثیر می پذیرد. افتادن هر کشور در مسیر انحطاط و زوال و یا مسیر پویایی و پیشرفت مادی و معنوی رابطه مستقیمی با نظریه دولت حاکم دارد.

مفهوم دولت یکی از ساده ترین و در عین حال مبهم ترین مفاهیم علوم سیاسی است. چیستی دولت و حدود وظایف آن هنوز مورد توافق صاحب نظران قرار نگرفته است. اهمیت مفهوم دولت بدلیل آن است که زندگی مدرن بدون دولت غیر قابل تصور است حتی تمدن های اولیه بشری واجد دولت و نظامی برای اداره جامعه بوده است. زندگی امروزه ما نیز در چارچوب دولت آغاز و پایان می پذیرد. سلطه دولت و قوانین مصوب آن بر تمام شئون زندگی ما حاکم است. بنابراین بطور مستقیم دولت بر زندگی فردی احاد جامعه تأثیر گذار است. از این جهت موضوع دولت و فهم روابط و اصول حاکم بر آن و نیز نیروهای موثر بر آن از اهمیت به سزایی در علوم اجتماعی و علوم سیاسی برخوردار است.

دولت نهادی کارکردی با ساختارهای متفاوت و اجزایی با کارکردهای مشخص است که وظیفه آنها مدد رسانی به کل این نهاد (دولت) به منظور ارائه کارکرد اصلی آن یعنی اعمال سلطه و حاکمیت آن بر افرادی است که رسماً تحت سلطه و درون مرزهای جغرافیایی تحت حاکمیت دولت است. ساختار عریض و طویل دولت نه بصورت تصادفی و نه بصورت آنی بلکه طی فرآیندی پیچیده و تدریجی شکل گرفته است که نیاز به مطالعه دقیق دارد از این رو فهم دولت نیاز به شناخت تاریخی ساختارهای دولت و علل پیدایش آن وجود دارد.

۱-۳) اهداف تحقیق

اهداف اساسی این تحقیق شناخت اصول حاکم بر نظام سیاسی، روند تاریخی شکل گیری نیروهای قدرتمند درون دولت و نیروهای سیاسی تأثیر گذار در نظام جمهوری اسلامی است.

این تحقیق در نهایت می خواهد ابتدا بطور خلاصه و مجمل به بررسی موارد زیر بپردازد:

۱) مهم ترین طبقات و اقشار اجتماعی نظام جمهوری اسلامی

۲) روابط اقتصادی و نظام مالکیت و نقش آنها در تحولات دولت

۳) عوامل اجتماعی عمده تأثیرگذار بر تحولات سیاسی ایران پس از پیروزی انقلاب

۴) عمده ترین نظریات دولت در مورد ایران که توسط نظریه پردازان داخلی و خارجی ارائه گردیده است.

این تحقیق برآنست که در ادامه پس از بررسی اجمالی موارد بالا و جمع بندی نظریه های مهم دولت آنها را مورد واکاوی قرار دهد و در انتها به معرفی نظریاتی که به گواه صاحب نظران بهتر بر شرایط و تحولات دوره جمهوری اسلامی قابل انطباق است را معرفی نماید. بدین منظور محقق بر آن است که با ارائه شواهد تاریخی، اجتماعی و سیاسی آنرا توضیح داده و نتیجه گیری لازم را ارائه دهد.

پس سوال اصلی یا به عبارتی طرح مسئله این تحقیق عبارت خواهد بود از:

«کدام یک از نظریه های دولت به بهترین نحو می تواند ساختار حاکمیت سیاسی جمهوری اسلامی را تبیین کند؟»

۱-۴) سابقه تحقیقات قبلی و ضرورتها

در زمینه دولت به عنوان یکی از مهم ترین شاخه های علوم سیاسی تحقیقات فراوانی صورت گرفته است. بطور اختصاصی در مورد «نظریه دولت در ایران» نیز تحقیقات وسیعی صورت گرفته است. غالباً نظریه پردازان خارجی و برخی نظریه پردازان داخلی در این مورد نظریاتی ارائه داده و هر کدام با شرح بخشی از وقایع تاریخی و تأکید گذاری بر روی گوشه ای از واقعیات موجود در ایران نظریه ای را ساخته و پرداخته کرده اند از جمله اشاره نمود. نظریات ارائه شده گرچه نقاط قوت فراوانی داشته و قادر به پاسخگویی به برخی سوالات اساسی در مورد ماهیت قدرت و حاکمیت سیاسی در ایران بوده است اما هر یک دارای نقاط ضعف عمده ای بوده اند که قابل چشم پوشی نیست. از ضعف های عمده این قبیل نظریات می توان به اغماض یا کم توجهی به جمیع واقعیات های ایران در مقطع تاریخی مورد بررسی، تأکید گذاری بی مورد بر روی برخی وقایع تاریخی که دچار تحریف و خلط شده است و بالاخره تلاش برای ارائه نظریه ای یکسان و همگون با دیگر کشورهای آسیایی یا منطقه خاورمیانه برای کشوری که اساساً دارای تفاوت های اساسی با آنها می باشد، اشاره نمود. از جمله تفاوت های اساسی ایران با کشورهای منطقه خاورمیانه می توان به تفاوت های مذهبی و اعتقادی، نژادی، فرهنگی، ارزشی، تاریخی، جامعه شناختی، روان شناختی و... اشاره نمود.

گذشته از همه اینها عمده نظریه های دولت در ایران به تبیین و بررسی دولت در دوره زمانی بین سالهای ۱۳۰۵ و ۱۳۵۷ شمسی یا ۱۹۲۷ و ۱۹۷۹ میلادی یعنی دوره زمامداری پهلوی اول و دوم در ایران می پردازد و محدود نظریاتی می توان یافت که به تبیین نظریه دولت در دوره جمهوری اسلامی یعنی از سال ۱۳۵۷ به این سو پرداخته باشد. وانگهی همین معدود از راه تعمیم نظریه دولت در دوره پهلوی سعی در بررسی این دوره داشته اند و از این بابت ضعف های اساسی بر کارهای آنان وارد است.

خلاصه آنکه «نظریه دولت در ایران» در دوره جمهوری اسلامی کمتر مورد تعمق و ارزیابی جدی صاحب نظران قرار گرفته و تنها بصورت پراکنده مطالبی درباره آن به چاپ رسیده که به علت پراکندگی و عدم جامعیت لازم نمی توان استفاده ی قابل توجهی از آن نمود. وانگهی این نظریات هیچگاه به صورت علمی و دقیق مورد نقد و چالش قرار نگرفته و نقاط ضعف آن پوشیده مانده است.

تحقیق حاضر سعی دارد با معرفی نظریات عمده دولت در دوره جمهوری اسلامی بطور خلاصه و فراخور ظرفیت خود آنها را مورد نقد و تحلیل قرار دهد.

۱-۵) مفاهیم کلیدی

دولت^۱

سازمان سیاسی جامعه که متشکل از حکومت، مردم و سرزمینی با مرزهای معین است. اگر یکی از این سه عنصر نباشد دولت به وجود نمی آید. قدرتی که از جامعه برخاسته و خود را مافوق جامعه قرار داده و دارای مفاهیم حقوقی، سیاسی و اقتصادی است و عوامل تشکیل دهنده آن جامعه، قلمرو دولتی و تشکیلات حکومتی است.

قبل از هر چیز می بایست مفهوم دولت (State) معلوم شود. واژه دولت در فارسی پس از دوره مشروطه و احتمالاً اولین بار توسط میرزا ملکم خان با همان اصطلاح لاتین به کار گرفته شد. بطور خلاصه دولت عبارت است از سازمان سیاسی با عناصر چهارگانه سرزمین، جمعیت، حکومت و حاکمیت. دولت عبارت است قدرتی برآمده از جامعه که خود را مافوق جامعه قرار داده و دارای مفاهیم حقوقی، سیاسی و اقتصادی است و عوامل تشکیل دهنده آن، جامعه، قلمرو دولتی و تشکیلات حکومتی است. [افضلی: ۱۳۸۶: ۲۴]

دولت قدرت عمومی فائق بر حکام و اتباع است که نظم و استمرار زندگی سیاسی را تضمین می کند. دولت به تنهایی انحصار کاربرد قدرت را داراست و آنرا بر رعایای خود تحمیل می کند.

اقتدار^۲

قدرت به رسمیت شناخته شده و مشروع که پذیرفته شده، محترم و مورد اطاعت دیگران است. [بیرو: ۱۳۷۵: ۲۳]

بورژوازی^۳

ساکن یک شهر آزاد که پایگاهی ممتاز دارد. قشر اجتماعی که بین نجبا و دهقانان و پیشه وران قرار دارد. به نظر مارکس بورژوازی نام ملموس سرمایه داری است [بیرو: ۱۳۷۵: ۳۴].

نهاد^۴: به معنی مستقر کردن، ساختن و تثبیت کردن و به معنی تشکیلات یا شکلی از سازمان اجتماعی است که اغلب دارای جنبه حقوقی یا شبه حقوقی است، کارکردی اجتماعی به عهده دارد و طول عمرش جدا از خواست و اراده اعضای آن است، نظیر نهادهای سیاسی اقتصادی، خانوادگی و دینی. از نظر جامعه شناسی امریکایی نهاد به معنی شکل رایجی از کردارهای همگن و هماهنگ است که در جهت اعمال کنترل اجتماعی و هم ارضای نیازهای اساسی مورد استفاده قرار می گیرد. [همان:

۱۸۰]

طبقه اجتماعی^۵

۱ - state

۲ - authority

۳ - Bourgeoisie

۴ - Institution

۵ - social classes

شامل مجموع اشخاص یا گروههایی است که به عنوان یک واحد اجتماعی در سلسله مراتب منتظم جامعه، به حساب می آید. هر طبقه در جامعه پایگاهی خاص دارد، یعنی دارای منزلتی خاص است و درون قشرهای اجتماعی در سطحی مخصوص جای می گیرد. پیدایی طبقه، مستلزم وجود نوعی وجدان یا آگاهی از تعلق مشترک به طبقه خویش و احساس تعارض یا تنش در برابر دیگر گروههای اجتماعی است. همچنین متضمن وجود شرایط زندگی نسبتاً مشابه، تشابه در سرنوشتی که انسانها در برابر خود دارند و نیز نقشهایی است که باید در برابر کل جامعه ایفا کنند. از این رو از طبقه کارگر و طبقه متوسط سخن گفته می شود، اما از طبقه کارفرما یا طبقه روشنفکر سخنی به میان نمی آید [همان: ۳۴۲].

فاصله اجتماعی^۱

(۱) به معنی شکافی است عینی که فقدان یا ندرت تماس را می رساند و موجب دوری انسانها و گروهها و طبقات می شود.
(۲) به معنای حالت ذهنی است که موجب خودداری از ایجاد مناسباتی با دیگر مقولات اجتماعی و قبول فاصله ای با آنان می شود.

فاصله اجتماعی ناشی از رفتارها و میثاقهایی است که باعث تمایز بین افراد از نظر نوع زندگی و طرز فکر می شود و یا به علت عدم تفاهم بین طبقات اجتماعی، نژادها و مذاهب مختلف است [همان: ۲۵۲].

تحریک اجتماعی^۲

تحریک اجتماعی گذر افراد است از یک گروه به گروه دیگر و پدیده دگرگونی در پایگاه اجتماعی یک گروه یا یک شخص و دستیابی آنان به شرایط و اوضاع و نقش هایی دیگر. [همان: ۳۶۶].

سازمان اجتماعی^۳

عبارت است از تنسيق و تنظیم ساختهای اجتماعی، نهادها، کارکردها، نیروها و مهمترین مناسبات اجتماعی به شیوه ای که امکان عملکرد مطلوب جامعه را فراهم سازد. سازمان به عنوان عمل عبارت است از دخالت دادن محاسبات عقلانی و ارادی خواه برای حفظ یک نظم و وسایل وصول به یک غایت، خواه به منظور ایجاد و به کار انداختن آن. همچنین سازمان به معنی یک جسم زنده یا موجود ساخت یافته به طرز مطلوب در جهت انجام وظیفه است. سازمان تنظیم اجزا (اعضا) به نوعی است که موجبات عملکرد مطلوب جامعه را فراهم آورد. [همان: ۳۶۹].

پایگاه اجتماعی^۴

جایی است که هر کس در ساخت اجتماعی اشغال می کند، وضع یا اعتبار اجتماعی است که معاصران فرد به او بطور عینی در بطن جامعه ای که در آن حیات می گذرانند، تفویض می دارند. وضع یا مرتبتی است که شخص بطور ذهنی حفظ می کند یا سعی در نگهداری از آن در نظر دیگران دارد. پایگاه اجتماعی را شماری از عوامل تشکیل می دهند از جمله شغل، مالکیت ارضی، درآمد، قدرت و تعلق قومی [همان: ۳۸۱].

قشربندی اجتماعی^۵

فرآیندی است که از طریق آن، اعضای یک جامعه و گروههایی که تشکیل دهنده آنند، بصورت لایه ها و قشرهایی، همانند آنکه در سطوح مختلف چیده شده باشند، بر روی هم جای می گیرند.

پایگاه های اجتماعی یا وضع های اجتماعی تعیین کننده قشرهای گوناگون در پیکر جامعه اند با توجه به ساختهای مستقر، مدلها و ارزشهای معمول در یک جامعه اشکال و صور گوناگونی در قشر بندی اجتماعی پدید می آید نظیر نظام سرپرستی، جامعه طبقاتی و غیره. [همان: ۳۸۱].

قشر اجتماعی^۶

مجموعه ای است متشکل از اشخاص یا گروههایی که در فرایند قشر بندی اجتماعی در یک سطح جای یافته اند. در زبان جامعه شناسی قشرهای گوناگون اجتماعی که بر روی یکدیگر جای می گیرند، در سطوح مختلف قرار گرفته و با توجه به وضع و موقعیت خود، مورد قضاوت مجموعه افراد جامعه قرار می گیرند. دهقانان، کارفرمایان صنعتی، کارگران و کارمندان تشکیل دهنده قشربندی اجتماعی هستند. با در نظر گرفتن قشری که بدان تعلق داریم، تعریف پایگاه و وضع اجتماعی، امکان پذیر خواهد بود [همان: ۳۸۳].

اریستوکراسی^۷

اشراف سالاری، حکومت طبقه ممتاز، حکومت سرامدان که برتری ایشان بر اساس وراثت و شرف خونی است. [آشوری ۱۳۷۸: ۱۹]

شیوه تولید آسیایی^۸

- 1 - social distance
- 2 - social mobility
- 3 - social organization
- 4 - social status
- 5 - social stratification
- 6 - social stratum
- 7 - aristocracy
- 8 - Asiatic mode of production

اصطلاحی که توسط جان استوارت میل انگلیسی در توصیف نظام اقتصادی کشورهای آسیایی به کار رفت و بعدها توسط مارکس به طور کامل تری بیان شد. این نوع روش تولید در توصیف جامعه هند، چین و روسیه که نوعی خصوصیات یکسان دارند بکار می رود. اوضاع اقلیمی این کشورها بصورتی است که آبیاری به وسیله قنات و تاسیسات آبی بنیاد کشاورزی آنها به شمار می رود و به همین دلیل و اینکه این کشورها از سرزمین های پهناوری تشکیل شده اند و فاقد تمدن فنی و تکنولوژی لازم هستند دخالت قدرت مرکزی دولت ضروری و لازم است. بدین سان رهبری و تسلط دولت بر منابع آب باعث به وجود آمدن جامعه ویژه آسیایی می شود. و این شیوه حکومت استبدادی و خودکامه در آسیا را تسهیل می نماید. [علی بابایی: ۱۳۸۴: ۳۷۳]

پوپولیسم^۱

مردم باوری، جلب پشتیبانی مردم با توسل به وعده های کلی و مبهم و معمولاً تحت کنترل رهبر فره مند و شعارهای ضد امپریالیستی، پیشبرد هدف های سیاسی مستقل از نهادها و احزاب موجود، با فراخوانی توده مردم به اعمال فشار مستقیم بر حکومت، بزرگداشت و تقدیس مردم یا خلق و اعتقاد به اینکه هدف های سیاسی باید به اراده و نیروی مردم و جدا از احزاب یا سازمان های سیاسی پیش برده شوند. [همان: ۶۳]

توتالیتراریسم

استبداد همه گیر، حکومت تک حزبی، خودکامه، یکه تازی، شیوه اداره بسیار خشن و خودکامه ای که حاکمیت گروهی محدود را ضمن محو هر گونه دموکراسی و آزادی و دست زدن به خونریزی و ترور، مجاز می شمارد. نظارت دولت بر کلیه شئون زندگی اجتماعی و انحصار قدرت سیاسی در دست حزب حاکم و حذف کلیه اشکال نظارت دموکراتیک جامعه و توسل به ترور برای سرکوب هر گونه مخالفت و تسلط یک فرد در رأس یک حزب و دولت و تلاش برای شکل دادن به جامعه براساس ایدئولوژی حزبی و تجهیز مجموع قوای جامعه در راه هدفهای حزب و دولت. [همان: ۹۲]

پاتریمونالیسم (سلطه موروثی)
شکلی از حاکمیت سیاسی سنتی یا نظامی که در آن حکومت به مثابه ملک شخصی سلطان یا فرمانروا است. در این نظام یک خاندان پادشاهی، قدرت مطلقه را از طریق دستگاه دیوانی اعمال می کند. [همان: ۵۷]

هژمونی:

برتری، سیادت، سلطه، واژه یونانی به معنی رئیس یا فرمانروا و اشاره است به تسلط یا تفوق یک کشور بر کشورهای دیگر از طریق دیپلماسی یا تهدید به اطاعت و یا پیروزی نظامی. [همان: ۴۷۳]

کلینتالیسم^۳

رابطه حامی پروری، نوعی تبادل نابرابر اقتصادی - سیاسی که بجای احزاب واقعی و یا گروه های سیاسی آشکار که عامل انتقال مطالبات مردم به حکومت هستند، باندها و گروههایی شکل می گیرند که نوعی رابطه تبادل را برقرار می کنند. پاترون (حامی) با دادن منابع اقتصادی که از تصاحب قدرت نصیبش شده است، به مشتریان (clientele) حمایت آنان را جلب می کند [افضلی: ۱۳۸۶: ۴۲۴]

مدرنیسم^۴

تلاش در جهت هماهنگ ساختن نهادهای سنتی با پیشرفت علوم و تمدن. بیانگر نهضت های ادبی و هنری و فکری اواسط قرن نوزدهم تا اواسط قرن بیستم است که با ظهور ادبیات و هنر پست مدرنیسم به چالش کشیده شده است. [علی بابایی: ۱۳۸۴: ۵۰۳]

مدرن:

صفت ارزشی، فرهنگی، فلسفی و بینشی نسبت داده شده به دوره پس از رنسانس، در برابر دوره سپری شده قرون وسطی. [همان: ۵۰۲]

دولت سکولار:

دولتی که در قانون اساسی خود هیچ یک از مذاهب موجود را به عنوان مذهب رسمی ذکر نکند و با جنبش های مذهبی بی ارتباط باشد و هیچ کاری را نیز با هدفهای دینی و روحانی انجام ندهد. [همان: ۳۶۷]

دموکراسی

واژه ای با ریشه یونانی و مراد از آن حکومت مردم است. وجه مشخصه دموکراسی، اعلان رسمی اصل تبعیت اقلیت از اکثریت و به رسمیت شناختن آزادی و حقوق مساوی اتباع و افراد است. [همان: ۱۵۷]

فئودال:

کسی که دارای املاک بزرگ و رعایای بسیار باشد و بر رعایای خود تسلط و فرمانروایی داشته باشد.

1 - Populism
2 - Totalitarisme
3 - clientalism
4 - modernism
5 - democracy

فصل دوم

پیشینه تحقیق

فصل دوم - پیشینه تحقیق

پیشینه نظریات دولت

در این فصل پیشینه نظریه دولت را مورد بررسی قرار خواهیم داد. در بخش اول به تعریف مفاهیم اساسی از جمله تعریف دولت، تعریف نظریه دولت، شاخص های دولت و تعریف دولت مدرن به عنوان معیار اصلی سنجش در نظریه های دولت می پردازیم و خلاصه ای از نظریات نظریه پردازان بزرگ دولت را از نظر می گذرانیم.

۱-۲) نظریه دولت چیست؟

با توجه به مفهوم دولت می باید مختصات «نظریه دولت» را مشخص سازیم. دولت را قدرت عمومی مستمری دانستیم که فائق بر حکام و اتباع است. اما این «قدرت عمومی» خود واجد جایگاه، مختصات و یک سری ویژگی هایی است که لازم است آنرا توصیف کنیم، لذا با پرسش هایی ماهوی روبرو می شویم که ماهیت همین «قدرت» را می باید روشن سازد. همین جاست که نظریه پردازی درباره دولت ضرورت می یابد. [وینسنت: ۱۳۸۷: ۳۱۲] پس در پاسخ به این سوال که دولت چیست می باید به نظریه هایی که در توضیح ماهیت «قدرت عمومی» عرضه شده اند مراجعه کنیم. این نظریه ها «نظریه دولت» هستند. پس بطور کلی «نظریه دولت» عبارت است از توضیحاتی درباره ماهیت مفهوم «قدرت عمومی» و پاسخ گویی به مسائل ماهوی آن.

نظریات دولت به دو طبقه تقسیم می شوند:

۱) نظریات حقوقی و هنجاری

۲) نظریات جامعه شناختی و تاریخی

برخی از متفکران به اولی و برخی دیگر نظریه دولت را از دیدگاه دومی مورد بررسی قرار داده اند. در اینجا ما هم از منظر حقوقی و هنجاری و هم از منظر جامعه شناختی و تاریخی با ارائه نظریات متفکران مختلف به بررسی نظریات دولت خواهیم پرداخت.

از سوی دیگر دولت را می توان به صورتهای دیگری طبقه بندی کرد مثلاً دولت بر اساس منشأ و ماهیت دولت، غایت دولت، حدود آزادی فرد و اقتدار دولت و منبع مشروعیت سیاسی و غیره. اما عمده نظریات دولت معطوف به منشأ، ماهیت و غایت دولت اند. [وینسنت: ۱۳۸۷: ۷].

حسین بشیریه طبقه بندی تئوریهای حقوقی دولت بر اساس معیار منبع مشروعیت قدرت سیاسی را بهترین نوع طبقه بندی نظریات دولت می داند. اینکه دولت را ناشی از خداوند یا حقوق طبیعی و یا خواست مردم تلقی کنیم، بر میزان قدرت دولت و حدود آزادی فرد تأثیر می گذارد. [همان: ۸].

نظریه پردازی دولت را به دو بخش نظریات عمومی و نظریات اختصاصی در مورد ایران می توان تقسیم بندی کرد:

۲-۲) نظریه های عمومی دولت

چپستی دولت از آغاز مد نظر فلاسفه بزرگ قرار داشته است. فلاسفه دولت - شهر یونان ابتدایی ترین نظریه های دولت را مطرح ساختند. ارسطو (۳۲۲ تا ۴۲۸ پیش از میلاد) در کتاب «سیاست» خود مهمترین موضوعات سیاسی را مورد بررسی قرار داده و به طبقه بندی حکومت ها پرداخته است. از نظر او دولت عالی ترین نوع سازمان اجتماعی و وسیله دست یابی انسان به کمال اخلاقی است. ملاک طبقه بندی دولت ها از نظر ارسطو عبارت است از توانایی دولت برای تأمین منافع عمومی. [رساله: ۸۸۷/۶]. افلاطون (۳۴۸ تا ۴۲۸ پیش از میلاد) در کتاب معروف خود «جمهور» دیدگاههای خود درباره دولت را به تفصیل مورد بررسی قرار می دهد. او پنج نوع حکومت (دولت) را مورد توجه قرار داده است. حکومت فلاسفه، نظامیان، اغنیا، عامه مردم و استبدادی. افلاطون حکومت فلاسفه را بر همه انواع حکومت ترجیح می دهد و می گوید: زمامدار باید فیلسوف باشد و بهترین دولت ها آن است که بهترین مردم حکومت کنند و حکیم حاکم باشد و حاکم حکیم شود. [سایت دائرة المعارف ویکی پدیا]. بعد از رنسانس در اروپا نظریه پردازانی پیدا شدند که ماهیت قدرت را مورد بررسی قرار دادند. در یک تقسیم بندی کلی می توان نظریات دولت پس از رنسانس را به سه دوره یا سه نسل تاریخی (۱) نظریه پردازان نسل اول پس از رنسانس تا اوایل قرن نوزدهم، (۲) نظریه پردازان نسل دوم یعنی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم و (۳) نظریه پردازان نسل سوم، یعنی معاصر (قرن بیستم) تقسیم بندی نمود.

۱-۲-۲) نظریه پردازان نسل اول

- نیکولو ماکیاوی (۱۵۲۷-۱۶۶۹) در کتاب «شهریار» بخشی از اوصاف «رهبر سیاسی» را برمی شمارد که هدف عمل سیاسی را دستیابی به قدرت می داند و آنرا محدود به هیچگونه حکم اخلاقی نمی داند. او به کار بردن هر وسیله ای را در سیاست برای رسیدن به هدف مجاز می شمارد و سیاست را بکلی از اخلاق جدا می سازد [آشوری: ۱۳۷۸: ۲۶۹].

- ژان بُدن (۱۵۹۶-۱۵۳۰ میلادی) در کتاب «نمایش طبیعت جهانی» در مورد دولت چنین استدلال می کند که چون خلقت مجموعه و سلسله مراتب منظم است، سیاست هم جزئی از این نظم جهانی تلقی می شود و همچنان که خداوند واحد و یگانه بر جهان حاکم است دولتهای این جهان نیز ملک حکام و پادشاهانی واحد به شمار می رود. او پادشاه را همچون سر در

بدن و قدرت مطلقه در نظر می گرفت که محتاج هیچگونه مشورتی نیست. نظریه او به نظریه دولت مطلقه معروف شد [وینست: ۱۳۸۷: ۸۰].

- تامس هابز (متفکر انگلیسی ۱۶۷۹ - ۱۵۸۸ میلادی)

هابز نظریات بسیار مفصلی درباره اساس حکومت و ویژگیها و کارکردهای آن ارائه داده است. او معتقد است مردم طبق قراردادی فی مابین خود برای ایجاد نظم و قانون ناچار و ناگزیر از انتخاب حکمرانی هستند که بر آنها فرمانروایی می کند و اگر قرار است این حاکم بطور دائم و موثر صلح و امنیت را برقرار سازد لاجرم باید از قدرتی مافوق دیگران برخوردار باشد. او دو نوع قدرت حاکم را متمایز می سازد اول ایجاد دولت اکتسابی که از راه زور بدست می آید و دیگری، حاکمیت یا دولت تأسیسی یا انجمنی که افراد با میل و رضایت آنرا تشکیل می دهند.

هابز معتقد است هنگامی که مردم با رضایت خود و برای جلوگیری از هرج و مرج و هجوم بیگانگان و اعمال قانون و زندگی رضایت بخش و توأم با صلح قدرت خود را به یک مرد یا انجمنی از مردان به عنوان دولت واگذار می کنند این قدرت تمرکز یافته و به یک غول (لویاتان) تبدیل می شود. هابز معتقد است حاکم باید قدرت مطلقه و بسیط الید داشته باشد. وقتی حاکمیتی بین مردم و حاکم برقرار می شود دو جنبه آن قابل بررسی است: الف) پیمان (ب) طغیان [تامس جونز: ۱۳۸۳: ۷۴۷-۷۴۱].

هابز معتقد است در پیمان مردم با حاکم وظایف متقابل دولت و مردمی که با دولت «پیمان» بسته اند مشخص است. از جمله اینکه پس از ایجاد پیمان بین مردم و حاکم تمام پیمانهای دیگر قبلی با حاکمان قبلی لغو می شود، مردمی که در قلمرو حاکم زندگی می کنند ولو پیمانی با حکمران نبسته باشند باید تابع پیمان اکثریت مردم، با حاکم باشند. سوم حاکم حق رساندن آسیب به هیچ کس را ندارد و باید ضامن صلح باشد، حاکم دارای حق داور و قضاوت است و بالاخره حق انتخاب مشاوران، وزیران و افسران از لوازم حاکمیت است. [همان: ۷۵۳-۷۴۷].

هابز همچنین حق طغیان برای مردم را محفوظ می داند و معتقد است قدرت فی النفسه با خود فساد همراه می آورد. دولت یا (غول) که قدرت مطلقه را در دست دارد ممکن است از این قدرت در راه تباه ساختن جان و مال رعایا استفاده کند و رعایا علیرغم پیمانی که با حاکم بسته اند می توانند نسبت به عملکرد نادرست حاکم طغیان کنند.

- جان لاک (متفکر انگلیسی ۱۷۰۴ - ۱۶۳۲ میلادی)

جان لاک متفکر سیاسی قرن هفدهم تا حدودی آراء هابز را تکرار و نکات جدید بر آن افزود. او مانند هابز معتقد بود که مردم با حاکم پیمانی می بندند و قدرت را به او تفویض می کنند تا مصالح جامعه را برآورد. او در عین حال معتقد بود همه انسانها از حق آزادی کامل و حق بهره برداری بلامنازع از همه امکانات و امتیازات برخوردارند و حقوق برابر دارند. اجتماع زمانی به وجود می آید که آحاد مردم از برخی حقوق برابر خود می گذرند و آنرا به جمعی دیگر از مردم که حاکم هستند واگذار می کنند. لاک جامعه ای را اخلاقی می داند که تمام افراد آن جامعه بطور آزادانه از حاکم رضایت داشته باشند. چون در اجتماع همه افراد نمی توانند برابر باشند (زیرا عده ای حاکم و عده ای پیرو خواهند بود) لذا در صورتی این اجتماع اخلاقی است که تمام افراد جامعه به این نابرابری رضایت دهند.

لاک رضایت افراد را تنها مشروط بر رفتار مطلوب و پسندیده حکمران می دانست. او می گفت مردم تنها زمانی به حکومت رضایت می دهند که از جان و مال و آزادی شان (داریایی های) آنان نهبانی می کند. یعنی مردم در صورتی حاضرند در برابر موجودیت دولت چیزی را که همان آزادی کامل و استقلال است، از دست بدهند که چیز مفیدتری را به دست آورند [تامس جونز: ۱۳۸۳: ۸۴۳].

لاک سه نوع حکومت دمکراسی (حکومت اکثریت)، اولیگارش (اقلیت متنفذ) و موناشرشی (سلطنتی) را از هم متمایز می سازد. لاک معتقد است حکومتی که تنها نماینده اکثریت جامعه است می تواند حکومت واقعی باشد. هیچ قدرتی مطلق و خودکامه نمی تواند بر جان و مال مردم استیلا داشته باشد و حد نهایی قدرت همانا خیرعموم و مصلحت همه افراد جامعه است. [همان: ۸۴۶].

لاک همچنین اختیار قوه قانونگذاری را از آن مردم می دانست و به تفکیک قوه اجرایی از قوه قانونگذاری تاکید می گذارد. بنابراین تنها دولت می تواند قوانینی که نمایندگان مردم آن را تصویب کرده اند به اجرا بگذارند. [همان: ۸۵۱]

لاک همچنین حاکم را دارای اختیارات ویژه نمی داند بلکه مردم و آراء آنان را فصل الخطاب می داند تا حدی که معتقد است اگر میان حاکم و برخی رعایا بر سر موضوعی که قانون در آن باره ساکت و مبهم است اختلافی پیدا شود بردار کند و آن موضوع حیاتی باشد، در حل و فصل چنین موضوعی داور بحق مردم جامعه هستند [همان: ۸۵۵].

لاک همچنین معتقد بود مردم حق دارند در صورتی که قوه قانونگذار یا قوه اجرایی (دولت) از مسیر رسیدن به اهداف مردم منحرف شوند آنها را معزول کنند.

در نهایت لاک علت بسیاری از درگیری های مذهبی اروپا را در ادغام دو چیز متضاد یعنی دولت و کلیسا درهم می دانست و قائل به جدایی دین و دولت بود. او راه حل خود را بسیار ساده و خلاصه چنین بیان می کند. «هر یک از آنها یعنی دولت و کلیسا باید فعالیت خود را در حریم خویش انجام دهد، یکی توجه خود را به آسایش های دنیوی و دیگری به رستگاری روح آنان» [همان: ۸۶۵].

- شارل لوئی دوسکوندر دو مونتسکیو (متفکر فرانسوی ۱۷۵۵ - ۱۶۸۹ میلادی)

مونتسکیو در وهله اول صلح را نخستین قانون طبیعت می‌داند و در نتیجه مهمترین اصل حکومت را امنیت و اصل اعتدال را شرط حصول امنیت می‌داند. او همچنین معتقد بود همه دولتها دارای یک فعالیت عمومی هستند و آن همانا ابقای هستی شان است [همان: ۱۸۹۴].

مونتسکیو الزاماً آزادی مردم در حکومت‌های دمکراتیک را بیشتر از حکومت‌های سلطنتی نمی‌داند هر چند که در حکومت جمهوری زمام حکومت در دست مردم باشد. او معتقد است که آزادی سیاسی آن نیست که هر کس اختیار بی‌حصر داشته باشد و بتواند هر آنچه میل می‌کند انجام دهد. در حکومت‌هایی که بوسیله قانون اداره می‌شوند، آزادی، قدرتی است که مردم بوسیله آن بتوانند آنچه که باید بخواهند، بخواهند و انجام دهند و آنچه نباید بخواهند، مجبور به خواستن و انجامش نباشند [همان: ۱۸۹۵].

پس آزادی عبارت از حق انجام آن چیزی است که قانون روا داشته است و اگر کسی بتواند آنچه را قانون منع کرده است انجام دهد دیگر آزادی وجود نخواهد داشت. او حق نوشتن و گفتن هر مطلبی که قانون صراحتاً آنرا منع نکرده است را جز آزادی اتباع یک دولت آزاد می‌داند. بطور خلاصه از آراء مونتسکیو می‌توان چنین برداشت کرد که منظور از آزادی مفهومی مقابل استبداد است. استبداد عبارت است از فرمانروایی خودسرانه، بی‌نظم و بی‌قانون اراده یک فرد بر مردم [همان: ۱۸۹۷].

مونتسکیو همانند روسو برای هر ملت و هر کشور نوع خاصی از حکومت را مناسب تشخیص می‌دهد. مونتسکیو سه نوع حکومت سلطنتی، جمهوری و استبدادی را متمایز ساخته و سپس دو نوع سلطنتی و جمهوری را شرح می‌دهد و معتقد است هر یک از آنها با روحیات و آرزوهای یک ملت خاص متناسب است. او اصل حکومت جمهوری را «فضیلت» و اصل حکومت سلطنتی را «افتخار» می‌داند و بسته به اینکه آرزوی هر ملت کدام یک از این دو خواسته باشد نوع حکومت‌های آنها نیز مشخص می‌شود.

او در تعریف هر یک از این نوع حکومت‌ها می‌گوید حکومت جمهوری آنست که مجموعه‌ای از مردم یا بخشی از آنان قدرت فائق را در دست داشته باشند و حکومت سلطنتی حکومتی است که در آن یک تن با قوانین ثابت فرمانروایی کند و حکومت استبدادی حکومتی است که در آن یک تن بنا به اراده و میل خود و بدون وجود قوانین و ضابطه مشخص حکومت کند.

مونتسکیو حکومت جمهوری که واجد اصل دمکراسی باشد را بهترین نوع حکومت می‌داند که در آن فضیلت که مهمترین نیاز دولت ملی است تحقق می‌یابد. منظور مونتسکیو از فضیلت عبارت است از صداقت سیاسی، میهن‌پرستی و تساوی طلبی. از نظر مونتسکیو عشق به جمهوری عشق به برابری و از این رو عشق به امساک و صرفه‌جویی است تا بدان وسیله همه مردم بطور یکسان از خوشبختی‌ها و امتیازات اجتماعی برخوردار شوند [همان: ۹۰۷].

مونتسکیو قوای دولت را شامل قوه اجرایی، مقننه و قضایی می‌داند و معتقد است هر گاه قوه اجرایی و مقننه در هم ادغام شود و در اختیار یک شخص باشد آزادی از بین می‌رود. هر سه قوه باید مستقل و هر یک از تندروی قوه دیگر می‌بایست جلوگیری کند [همان: ۹۲۱].

از نظر مونتسکیو آنچه معیار یک حکومت خوب است اعتدال است او می‌گوید «خیر سیاسی مانند خیر اخلاقی در حد فاصل میان افراط و تفریط قرار دارد.» [همان: ۹۱۸]. برای حکومت خوب نرمش و اعتدال بهتر از سخت‌گیری و خشونت است. به اعتقاد مونتسکیو حکومت جمهوری و دمکراسی و تفکیک قوا توأم با مشی اعتدالی و مقوم آزادی‌های قانونی مردم و بهترین نوع حکومت است.

- ژان ژاک روسو (متفکر فرانسوی ۱۷۸۸-۱۷۱۲ میلادی)

روسو نیز مانند لاک و هابز رابطه مردم و شخص حاکم را «پیمان» دو طرفه‌ای می‌داند که وظایف و اختیارات متقابلی برای هر دو به همراه دارد. روسو معتقد است هنگامی که افراد جامعه پیمانی با شخص حاکم برای اعمال قدرت می‌بندند نمی‌توانند هیچگونه محدودیت یا شرطی برای نوع حکمران قائل شوند زیرا خود با رضایت این حق را به حاکم واگذار کرده‌اند. روسو دو شرط برای قدرت حاکم قائل می‌شود.

الف) قدرت حاکم مطلق و نامحدود است

ب) حاکمیت انتقال‌ناپذیر است

دولت از نظر روسو پیکری واسط است میان اتباع و حاکم (مردم) برای استقرار ارتباط متقابل میان آنها و اجرای قوانین و حفظ آزادی‌های مدنی و سیاسی.

روسو معتقد است قوه قانونگذار انحصاراً به مردم (حکمران) تعلق دارد و مردم به وسیله یک پیمان خود را تسلیم فرمانروایان خویش نمی‌سازند و کار فرمانروا فقط یک مأموریت و یا اشتغال ساده است. فرمانروایان در مقام مأموری ساده حکمران (یعنی خود مردم) و به نام آنها، قدرتی را که به آنها امانت داده شده اعمال می‌کنند. مردم می‌توانند هر موقع که صلاح بدانند این قدرت را محدود سازند یا تغییر دهند یا بازستانند [همان: ۹۸۳].

روسو معتقد بود دولت‌هایی با ماهیت متفاوت برای کشورها با وسعت و جمعیت و موقعیت متفاوت نیاز است. او چهار نوع دولت دمکراسی (مردم‌سالاری)، آریستوکراسی (اشراف‌سالاری)، مونارشی (سلطنتی) و مختلط را از هم متمایز می‌سازد [همان: ۹۹۲].

او هر کدام از این دولت‌ها را برای یک کشور با وضعیت مشخص مناسب تشخیص می‌دهد. در کشورهای کوچک حکومت دمکراسی، برای کشورهای میان وسعت حکومت آریستوکراسی و برای کشورهای بزرگ حکومت مونارشی بهترین گزینه‌اند.

روسو حکومت جمهوری یا همان دموکراتیک را برتر از موناشرسی می‌داند زیرا معتقد است در حکومت‌های جمهوری افرادی روشن ضمیر و لایق توسط آراء ملت به مناصب بالا دست می‌یابند. در حالی که در حکومت پادشاهی افراد دون طبع، دغلكار و توطئه‌گر به مقامات عالیه دست می‌یابند و استعدادهای ناچیز آنها موقعیت مناسبی برای آنان در دربار ایجاد کند [همان: ۹۹۷].

هگل (۱۸۳۱-۱۷۷۰) را موجد نظریه اخلاقی دولت دانسته اند. نظریه اخلاقی در فلسفه ای عمیق ریشه دارد. هگل در کتاب «فلسفه حق» و در رساله قانون اساسی آلمان دیدگاه‌های خود در باب دولت، «اصناف و گروهها» و «شئون اجتماعی» را بیان می‌کند. هگل معتقد است که افراد درون دولت مدرن به اوج تکامل انسانی و تاریخی خود می‌رسند. و دولت صرفاً مجموعه ای از قوانین مستقل و مجزا از علائق شهروندان نیست بلکه نهادی اخلاقی است که در قالب قوانین و ساختارهای سیاسی خود متضمن علائق اخلاقی افراد است [وینسنت: ۱۳۸۷: ۲۰۲].

هگل سلطنت موروثی را بهتر می‌دانست. اما در دیدگاه او پادشاه با دولت یکسان تلقی نمی‌شود. بلکه سلطنت وحدت آرمانی نابی در درون کل قانون اساسی محسوب می‌شود [همان: ۲۰۷].

۲-۲-۲) نظریه پردازان نسل دوم یعنی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم
- کارل مارکس (متفکر آلمانی ۱۸۱۸-۱۸۸۳ میلادی)

عمده دیدگاه‌های کارل مارکس براساس نظریه تکامل گرایی (تطورگرایی) از چند منبع عمده سرچشمه می‌گرفت که عامل نخست دیدگاه تضادی (دیالکتیکی) یعنی تقابل دو قطب یا وضع متقابل (تز و آنتی تز) بود. او همچنین در وهله دوم تحت تأثیر سوسیالیست های فرانسه مانند سن سیمون به سوسیالیسم گرایش یافت و طرح جامعه بی طبقه خود را بر مبنای آن استوار ساخت و در انتها او تحت تأثیر نظریه تکاملی داروین و دیگران قرار داشت.

اساس نظریه مارکس در فلسفه تاریخ «مبارزه طبقاتی» است. او آشکارا می‌گوید: «تاریخ تمامی جوامع تا به امروز همانا تاریخ نبرد طبقات است.» [استونز: ۱۳۷۹: ۴۲]. در نظر او تاریخ جوامع بشری تجلی ستیز گروههایی است که مارکس آنها را طبقات اجتماعی می‌نامد.

تحول اجتماعی از نظر مارکس از اصل جبرگرایی تاریخی پیروی می‌کند. این جبرگرایی تاریخی در عین حال روندی تکاملی را طی می‌کند. در «بیانیه کمونیسم» چنین پیش بینی شده است که تضاد میان دو گروه متخاصم، یعنی پرولتاریا (طبقه کارگر) و بورژوازی (طبقه سرمایه دار) به انقلاب سوسیالیستی می‌انجامد. در روندی تکاملی پس از دوره سوسیالیسم به جامعه ای کمونیستی خواهیم رسید که در آن برابری کامل تحقق یافته و ابزار تولید بطور مساوی در اختیار همگان قرار خواهد گرفت. از نظر مارکس تضاد طبقاتی عامل تحول اجتماعی است. بورژوازی (سرمایه داری) دائماً برای بقای خود ابزار تولید را در انحصار خود داشته و از طبقه پرولتاریا بهره کشی می‌نمایند. مارکس معتقد بود دولت نماینده هیچ گونه خیر جمعی یا قراردادی نیست. دولت بعنوان مظهر یا تراکم روابط طبقاتی تلقی می‌شود. از دیدگاه مارکسیستی یک طبقه خاص کل دستگاه دولت را به نفع علائق و منافع خود اداره می‌کند که متضمن اعمال قدرت بر گروههای دیگر است. روابط میان طبقات استثماری است. طبقه حاکم منافی دارد که اغلب به زیان طبقه ای دیگر برای خود تأمین می‌کند [وینسنت: ۱۳۸۷: ۲۲۲]. از نظر مارکس دولت مبتنی بر دفاع از علائق و منافع مالکیت خاص در جامعه مدنی است. انسان به صورت محمول مالکیت خصوصی درمی‌آید و دولت نیز این وضع را تقویت می‌کند.

قوه مجریه در بروکراسی خصلت رسمی می‌یابد که خود تجسم مصالح عمومی دولت است. بروکراسی حافظ هیچ گونه مصلحت کلی نیست بلکه تنها به حمایت از منافع اقتصادی خصوصی جنبه رسمی می‌دهد. به عبارتی «بروکراسی» صورت رسمی و دولتی "جامعه مدنی است." [همان: ۲۳۴]. مارکس معتقد بود طبقه کلی واجد مصالح عمومی نه بروکراسی بلکه طبقه پرولتاریاست که نماینده کل جامعه است.

با این تفاسیر مارکس در آثار خود راه حلی را پیشنهاد می‌کند که نوعی دموکراسی تساوی طلبانه و جمهوری خواهانه است که متضمن الغای مالکیت خصوصی و طبقات اجتماعی است.

او معتقد بود مالکیت خصوصی نفی انسان است و دستیابی به کمونیسم - که در واقع به معنی الغای مالکیت خصوصی است - نفی آن نفی - یعنی نفی نفی انسان - است [همان: ۲۳۶].

بنابراین با رسیدن به کمونیسم مالکیت خصوصی منتفی می‌شود و وجود عامل حامی آن یعنی دولت نیز ضرورتی نمی‌یابد و در این صورت در یک جامعه ایده آل کمونیستی دولت به مفهومی که می‌شناسیم وجود نخواهد داشت.

از دیدگاه مارکسیستی دولت برخاسته از خواست آگاهانه انسان نیست. دولت بازتاب مبارزه طبقاتی است که در سطح زیربنای اقتصادی جامعه به وقوع می‌پیوندد. دولت در واقع نماینده بخش خصوصی و سرمایه داری است. دولت به «کمیته اجرایی اداره امور بورژوازی» تبدیل می‌شود و منافع طبقه پرولتاریا را به سود سرمایه داران سرکوب می‌کند و کارمند به چنین دولتی وفادار و روشنفکران نیز به یک معنی خدمتگذاران مزدور بورژوازی هستند. طبقه سرمایه دار از طریق قدرت اقتصادی خویش بر دستگاه قدرت سیاسی کاملاً مسلط می‌شود. با اینکه وجود دولت ممکن است دچار دگرگونی شود ولی به هر حال در خدمت طبقه بالای جامعه است [همان: ۲۳۷].

چنانکه گفته شد مارکس به نظریه تکامل تاریخی معتقد بود و آنرا با ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیکی پیوند زده بود. مارکس در جمع بندی این نظریات به این نتیجه می‌رسد که در یک روند تکاملی انسانها پس از گذار از مرحله ابتدایی به نظام فئودالی که در آن زمین داران بزرگ، کشاورزان را استعمار می‌کنند و سپس به مرحله سرمایه داری می‌رسد که با تضعیف فئودالیه بواسطه تضاد درونی آن سرمایه داران صنعتی قدرت را بدست می‌گیرند و در مرحله بعدی تضادهای موجود در

سرمایه داری باعث انقلاب سوسیالیستی می‌گردد و در نهایت پس از یک دوران گذار مرحله نهایی یعنی کمونیسم حاکم می‌شود. کمونیسم هدف نهایی جنبش پرولتاریاست که در آن دولت ناپدید می‌شود. مارکس می‌گوید: «به محض آنکه هدف جنبش پرولتاریایی یعنی الغای طبقات حاصل شود... قدرت دولتی ناپدید می‌شود و وظایف حکومتی به صرف وظایف اداری تحول می‌یابد.» [همان: ۲۴۰]. تصور این است که در چنین جامعه کمونیستی بروکراسی حفظ خواهد شد و در خدمت طبقه پرولتاریا قرار خواهد گرفت در عین حال اداره امور بوسیله دستگاه بروکراسی انجام می‌شود.

- امیل دورکیم (متفکر فرانسوی ۱۹۱۷-۱۸۵۷ میلادی)

مارکس تحولات اجتماعی و فرآورده های اجتماعی نظیر دین را ناشی از تحولات اقتصادی و آن را به تضاد طبقاتی مربوط می‌داند و بر خلاف او وبر عقلانیت ابزاری و بروکراسی را ویژگی دنیای متمدن می‌شمارد و تحولات اجتماعی و دین را حداقل یکی از عوامل تحولات اقتصادی و بروز سرمایه داری می‌داند. امیل دورکیم نماینده جامعه شناسی فرانسه فراتر از اینها تحولات اجتماعی را زاینده تقسیم کار اجتماعی می‌داند. او با تعریف همبستگی مکانیکی یا ساختگی و همبستگی ارگانیکی یا اندامی مفهوم تقسیم کار را شرح داد. از نظر دورکیم همبستگی مکانیکی مشخصه جوامعی است که اعضاء یک اجتماع واحد هستند و با هم همانند و احساسات واحدی دارند و به ارزش های واحدی نیز وابسته اند. جوامع کوچک نظیر قبیله ها یا زندگی خود بسنده (خود اکتفاء) جوامع کوچک روستایی در جوامع دیرین، نماینده این همبستگی هستند. همبستگی ارگانیکی مشخصه جوامع تمایز یافته است که در آن وحدت و انسجام اجتماعی در نتیجه تمایز اجتماعی پدید آمده است. در این جوامع افراد همانند یکدیگر نیستند بلکه متفاوتند؛ ارزش ها الزاماً یکسان نیست. در جوامع با همبستگی مکانیکی فرد تابع قوانین و ممنوعیت های اجتماعی است در حالی که در جوامع با همبستگی ارگانیکی هر کس آزاد است که در مورد اوضاع و احوال خویش فکر و هرگونه بخواهد عمل کند. طبق تعریف دورکیم، وجدان جمعی مجموعه باورها و احساسات مشترک در بین حد وسط اعضای جامعه است که در جوامع با همبستگی مکانیکی وجدان جمعی بیشتر بوده و تأثیر تعیین کننده بر فرد دارد در حالی که در جوامع تمایز یافته (همبستگی ارگانیکی) این تأثیر حداقل است [آرون: ۱۳۸۴: ۳۴۶].

حال چگونه جوامع از همبستگی مکانیکی به همبستگی ارگانیکی می‌رسند؟ دورکیم در تبیین این تحول اجتماعی مسأله تقسیم کار اجتماعی را معرفی کرد. در طول زمان جوامع رشد می‌یابند و فشار بر منابعی که به طور روز افزون کمیاب می‌شوند بیشتر می‌شود. افزایش نبرد برای ادامه حیات باعث تخصصی شدن و تقسیم کارها می‌شود. با دسته بندی شدن فعالیت های مختلف فردی در نهادهای مختلفی که در کار خود تخصص دارند جامعه به لحاظ ساختاری و کارکردی دستخوش دگرگونی و تفکیک می‌شود. افراد و نهادها براساس تمایزها و ناهمسانی ها مکمل یکدیگر شده و تا حدود زیادی به هم وابسته و از طرفی به یکدیگر مرتبط می‌شوند. با تمایز یافتگی که به واسطه تقسیم کار ایجاد می‌شود جوامع دیرین با مشخصه همبستگی مکانیکی به جوامع ارگانیکی تحول می‌یابند. به طور کلی مشخصه تکامل اجتماعی، حرکت از جوامع کوچک، ساده و همگون قبیله با وجدان جمعی قوی تر به جوامع بزرگ، مدرن، متمایز و صنعتی است [استونز: ۱۳۸۵: ۷۹].

دورکیم تقسیم کار را بر اساس نموده های اجتماعی مهمی تبیین می‌کند که عبارتند از حجم، تراکم مادی و تراکم اخلاقی جامعه. مفهوم حجم جامعه در واقع همان تعداد افرادی است که به یک اجتماع معین تعلق دارند. حجم جامعه هرگاه در مساحت وسیعی از سرزمین قرار گیرند نمی‌توانند عامل تمایز اجتماعی باشند به عنوان مثال تیره ها، کلانها و قبایل متفرق گرچه حجم بزرگی دارند اما چون جدا از هم و پراکنده در سرزمین های دور از هم هستند عامل تمایز اجتماعی نمی‌توانند باشند لذا تراکم مادی و اخلاقی نیز باید لحاظ گردد. تراکم مادی عبارت است از تعداد افراد در سطح معینی از خاک و تراکم اخلاقی یعنی شدت ارتباط ها و مبادلات بین افراد. هر قدر تراکم جمعیت و حجم ارتباطات و مبادلات بیشتر باشد مناسبات تجاری و رقابت های اقتصادی گسترش یافته و از این طریق تمایز اجتماعی بیشتر و کارها تخصصی تر شده و ناچار تقسیم کار ضرورت می‌یابد. این تقسیم کار منجر به تحول اقتصادی و اجتماعی می‌شود [آرون: ۱۳۸۴: ۳۵۵].

دورکیم دولت را ساختاری می‌داند که می‌باید نظم را در اجتماع عینیت بخشیده و بر وجدان اجتماعی نظارت کند. دورکیم به سوسیالیسم اعتقاد داشت اما نه آن سوسیالیسم مارکس که بر اساس تضاد طبقاتی و انقلاب سوسیالیستی بنا شده است. او وظیفه دولت سوسیالیستی را به قاعده درآوردن و تحت مراقبت قرار دادن دستگاه های اقتصادی و جلوگیری از گردش خودبخودی دستگاه های سرمایه داری می‌داند و نه الغای سرمایه داری و بخش خصوصی [همان: ۴۰۷].

دورکیم معتقد است مسلک سوسیالیسم نه به نفی مالکیت خصوصی و نه به استیفای حقوق کارگران و نه به تمایل طبقه بالا یا دولت به بهبود شرایط مردم محروم مرتبط است. فهم سوسیالیسم از نظر دورکیم به فهم مسأله سازمان مربوط می‌شود. دورکیم معتقد است وظائف اقتصادی باید تابع قدرتی باشند و این قدرت باید هم سیاسی و هم اخلاقی باشد [همان: ۴۱۰]. مایه اصلی سوسیالیسم دورکیمی، سازمان است و نه نبرد طبقاتی و هدف سوسیالیسم او ایجاد گروه های حرفه ای است و نه تغییر نظام مالکیت. دورکیم راه حل خود برای حل مسائل اجتماعی از جمله تضاد طبقاتی و محرومیت توده ها را ایجاد گروه های حرفه ای یعنی اصناف می‌داند. اصناف باید تشکیل شوند و بر افراد عضو خود نظارت داشته باشند و حیات اقتصادی را تحت انتظام ارزش های اخلاقی درآورند. گرچه دورکیم همواره جامعه را بر فرد مقدم می‌داند و افراد با قراردادهای اجتماعی به هم پیوند می‌خورند اما او دولت را برای ایفای نقش نظارت و تنظیم قراردادهای مناسب نمی‌داند. او معتقد است اصناف و سندیکاهای حرفه ای واسط بین افراد و دولت هستند تا بتوانند انضباط اجتماعی را برقرار سازند. دورکیم معتقد است «هیأت های واسط بین حکومت و مردم، حکومت را از فشار مستقیم انبوه شهروندان آزاد می‌کند. درد سیاسی ما معلول همان علتی است که درد اجتماعی ما ناشی از آن است یعنی فقدان چارچوب فرعی حد واسط ما بین فرد و دولت. ... این گروه های فرعی برای جلوگیری از ستمگری دولت بر فرد لازم است.» [همان: ۴۱۶].

دورکیم خصیصه حقیقی یک دولت دموکراتیک را «گسترش بیشتر آگاهی حکومتی، و ارتباط‌های محکم تر ما بین این آگاهی و توده آگاهی های فردی ... و از این نظر دموکراسی برای ما آن شکل سیاسی است که جامعه از طریق آن ناب ترین آگاهی نسبت به خود را بدست آورد.» [همان: ۱۳: ۴۱۳].

- ماکس وبر (متفکر آلمانی ۱۹۲۰-۱۸۶۴ میلادی)

ماکس وبر در کتاب اقتصاد و جامعه دو مفهوم «قدرت» و «سلطه» را از هم متمایز ساخته است. «قدرت» عبارت است از امکانی برای فاعل که طی آن اراده خود را بر دیگران تحمیل می کند. «سلطه» هم به معنی قدرتی مشروع که فاعل آن حق مشروع برای اعمال آن قدرت را دارد تعریف می شود. وبر دولت را به عنوان مرجعی که انحصار کاربرد زور و اجبار جسمانی را در دست دارد معرفی می کند و سه نوع سلطه مشروع را در جوامع از هم متمایز می سازد. [آرون: ۱۳۸۴: ۲۷]

الف) سلطه سنتی که بر اساس توسل به رسوم و عادات تاریخی توجیه می شود مثل نظام‌های پادشاهی و سلطنتی.
ب) سلطه فره مندانه یا کاریزماتیک که وفاداری و سرسپردگی به رهبری که ویژگی های فوق‌العاده ای دارد عامل سلطه مشروع رهبر است. مثل رهبری گاندی، هیتلر و دیگران.

ج) سلطه عقلانی و قانونی که وفاداری و اطاعت نسبت به حاکمیت غیرشخصی قانون را توصیه می کند مانند احترام به قانون اساسی یا قانون راهنمایی و رانندگی.

اقتدار یا سلطه عقلانی و قانونی از نظر وبر منشاء حکومت های دموکراتیک است [کیویستو: ۱۳۸۵: ۹۱].

وبر بر این عقیده بود که سلطه بروکراتیک (دیوان سالاری) خصوصیت ذاتی تمام جوامع نوین است. او کارمندان بخش دیوان سالاری اداری را افراد تربیت شده برای انضباط و نه واجد ابتکار و مبارزه می دانست و از این رو آنها را برای تصدی امور سیاسی ناکارآمد می دانست و معتقد بود مردان سیاسی نباید از بروکرات ها انتخاب شوند. وبر نظام پارلمانی را برای انتخاب مردان سیاست مفید می دانست و انتخابات پارلمانی را باعث انتخاب افرادی کارآمدتر از کسانی که امپراطور به کار می گمارد یا این که طی سلسله مراتب اداری به درجات بالا رسیده اند، می دانست. از نظر وبر بهترین رهبر نه از طریق انتخابات دموکراتیک بلکه توسط رقابت های درون حزبی شناخته می شود. «ماکس وبر با توجه به دموکراسی انگلوساکسونی، نوعی رئیس فره مند، یعنی رهبر حزب را در نظر می گرفت که می بایست کیفیات لازم برای دولتمرد شدن، یعنی شجاعت تصمیم گیری، جرأت ابتکار، استعداد بیدار کردن ایمان و کسب اطاعت را در جریان مبارزات به دست آورد.» [آرون: ۱۳۸۴: ۱۳۷].

موضوع اصلی در این مبحث شیوه نگرش وبر به تحولات سیاسی اجتماعی جوامع است. وبر مانند مارکس می پذیرد که تحولات اجتماعی ناشی از تحول در سرمایه است. او مانند مارکس ذات سرمایه داری را جست و جوی سود از طریق بازار می دانست و پیشرفت جوامع را هم نتیجه رقابت تولیدکنندگان می دانست.

ماکس وبر بر خلاف مارکس معتقد بود که خصیصه عمده جامعه جدید و سرمایه داری پیشرفت فرآیند عقلانیت و سازمان دیوانی (بروکراسی) است که بدون توجه به چگونگی وضع مالکیت وجود خواهد داشت. یعنی ابزار تولید چه دست طبقه بورژوا و چه در دست طبقه پرولتاریا باشد عقلانیت نظام سرمایه داری در قالب نظام اداری وجود خواهد داشت. شاخصه نظام بروکراتیک، سلسله مراتبی بودن آن است. در نظام سلسله مراتبی که تصمیم‌گیری بر اساس یک زنجیره فرماندهی صورت می گیرد مفهوم برابری سوسیالیسم آنگونه که مارکس معتقد بود جایگاهی ندارد. در ساختار بروکراتیک دولتها از افراد به نفع کارکرد مؤثر سازمانها استفاده می کنند، بنابراین افراد در سازمانها محدود شده و آزادی آنان سلب می شوند. وبر معتقد است بروکراسی دولتی گرچه نیازی اساسی است اما به محدودیت فردیت و خلاقیت افراد می انجامد [کیویستو: ۱۳۸۵: ۸۵].

مارکس بر آن بود که تحولات اجتماعی و از جمله آن دین بر اساس اقتصاد قابل تبیین است. اما ماکس وبر نه کاملاً برعکس اما معتقد بود دین باعث تحول اقتصادی و اجتماعی است. وبر ماتریالیسم تاریخی مارکس را مردود دانسته و آن را به چالش می کشد. او در کتاب اخلاق پروتستانی جوامع با مذهب پروتستان و کالون را بررسی می کند و طی بررسی خود به این نتیجه می رسد که رشد سرمایه داری در این جوامع نتیجه باورهای دینی است که مؤمنان تجمع ثروت را نشانه رستگاری و نظر لطف خدا به افراد می دانند. وبر معتقد است این نوع تفکر عقلانیت سرمایه داری در هیچ کجای دنیا جز غرب به وقوع نپیوسته است. به نظر وبر مفهوم عمده در ادیان اولیه مفهوم کاریسما یا فره است. او معتقد است نقطه عزیمت تاریخ دین بشر در جهانی سرشار از مقدسات و نقطه پایان آن در دوره ما یعنی در جهانی است که افسون زوده است. عنصر مقدس در سپیده دم ماجرای بشر با اشیاء و موجودات پیرامون ما آمیخته بود، اما اکنون از جهان طرد شده. جامعه سرمایه داری دیگر واجد هیچ لطف و فرهی نیست. دین در جهان مادی و افسون زوده دیگر کاری ندارد. همین افسون زدایی، سرمایه داری و عقلانیت ابزاری است که از نظر وبر آینده جهان را به یک «قفسه آهنین» مبدل می سازد [آرون: ۱۳۸۴: ۶۳۷].

از جنبه ای دیگر، ماکس وبر در پی تکمیل نظریات مارکس در مورد قشر بندی اجتماعی بود. چنانکه دانستیم مارکس تضاد طبقاتی و منافع طبقات را عامل تحول اجتماعی می دانست. وبر در کارهایش بر طبقه اجتماعی و توانایی اش در تحول اجتماعی تأکید داشت اما معتقد بود دیگر ابعاد قشر بندی نیز اهمیت دارند. او دو عامل «منزلت» و «قدرت» را در ایجاد تحولات اجتماعی مؤثر می دانست و از این رو کار مارکس را ناکامل می دانست [ریترز: ۱۳۸۴: ۳۳].

وبر تحول سیاسی دولت ها در جوامع را نه فقط محصول مبارزات طبقاتی که مارکس تصور می کرد بلکه محصول مبارزه شاه با تمام کسانی بود که دارای قدرت خصوصی مستقل و اداری (بروکراسی) بودند. یعنی کسانی که دارای ابزار اداره کردن وسایل نظامی و اقتصادی یا هر نوع دارایی بودند که می توانست در امور سیاسی به کار رود. با پیشرفت بنگاه های سرمایه داری، کم کم تولیدکنندگان مستقل سلب مالکیت شدند و در دولت جدید قدرت و تمام ابزار اداره سیاسی در دست یک نفر قبضه می شود. دولت های معاصر موفق شده اند رهبری دستگاه اداری را از ابزار اداره جدا سازند. [وبر: ۱۳۵۳: ۸۹].

از نظر وبر دولت جدید گروه سلطه گری است دارای خصیصه مادی و سازمانی که با موفقیت در صدد برآمده است تا در محدوده سرزمینی خاص، خشونت فیزیکی مشروع را به عنوان ابزار تسلط در انحصار خود درآورد و برای این منظور ابزارهای مادی در اختیار رهبران سیاسی قرار گرفته است. به این معنا که تمام صاحب منصبانی که بر اساس «طبقات اجتماعی» این ابزارها را در دست داشته اند سلب مالکیت می شود زیرا دولت جای آنها را گرفته و خود را در رأس سلسله مراتب جای داده است [همان].

- ولادیمیر ایلیچ لنین (متفکر روسی ۱۹۲۴ - ۱۸۷۰ میلادی)

لنین به جز آنکه شاگرد مارکس و متفکری مارکسیستی بود اولین کسی بود که اقدام عملی جهت تشکیل اولین دولت اشتراکی (کمونیستی) را صورت داد. لنین در کتاب «دولت و انقلاب» وظیفه خود را جلوگیری از شیوع تحریف در آموزشهای واقعی مارکس در مورد دولت می داند. [لنین: بی تا: ۶].

لنین مانند مارکس و انگلس بر این نکته تأکید می گذارد که دولت محصول و تجلی آشتی ناپذیری تضاد طبقاتی است. لنین نظر مارکس در مورد اینکه دولت ارگان سیادت طبقاتی و ارگان ستمگری یک طبقه مسلط (بورژوازی) بر طبقات دیگر است را پذیرفته بود. وی پس از انقلاب بلشویکی که خود نقش رهبری آنرا داشت ایده «آشتی طبقات بوسیله دولت» را که سوسیالیست ها و منشویکها آنرا مطرح می ساختند انحراف از نظرات مارکس دانست.

لنین می پذیرد که پرولتاریا دولت لازم دارد او در ادامه دو شرط برای این دولت، قائل می شود اول اینکه پرولتاریا فقط دولتی لازم دارد که زوال یابنده باشد و ثانیاً زحمت کشان به «دولت» یعنی به «پرولتاریایی که بصورت طبقه حاکمه تشکیل شده است» نیازمندند. او معتقد است دولت پرولتاریا تشکیل می شود تا طبقه استثمارگر یعنی بورژوازی را سرکوب کند. لنین هر گونه سازش تجویز شده از سوی منشویکها و سوسیالیست های خرده بورژوا بین طبقات را رد می نماید و سرنگونی سیادت بورژوازی فقط به دست پرولتاریا و سیادت سیاسی پرولتاریا یعنی دیکتاتوری آن و اداره قدرت حاکمه توسط آن را جزء تعالیم اصلی مارکس می داند. او معتقد است تنها طبقه کارگر قادر است طبقات دیگر را بر علیه بورژوازی متحد سازد زیرا نقش عمده در اقتصاد و تولید را بر عهده دارد. او یادآور می شود که مارکسیسم با پروردن حزب کارگر، طبقه کارگر را پرورش می دهد تا انقلابی برپا سازد و همه طبقات مردم از جمله دهقانان، خرده بورژوازی (کاسبان جزء) و نیمه پرولتاریا را بسوی سوسیالیست راهنمایی کند. [همان: ۳۵].

لنین بنای دولت پرولتری را تنها بر ویرانه های دولت بورژوازی میسّر می داند. او به استناد نوشته های مارکس در کتاب «۱۸ برومر لویی بناپارت» استفاده از ساختار دولت و ارتش حاکمیت بورژوازی و بنای ساختار جدید دولت مارکسیستی بر روی آن را به تدریج سبب انحراف انقلاب پرولتاریا و زد و بندهای سیاسی برای تصاحب غنائم بین انقلابیون می داند. لذا لنین معتقد است «دستگاه اداری و ارتش دائمی»، «انگلی» بر پیکر جامعه بورژوازی هستند، انگلی که زائیده تضادهای درونی یعنی تضادهایی است که جامعه را متلاشی می سازد... همه احزاب بورژوازی حتی دمکرات ترین آنها تشدید تضیقات را علیه پرولتاریای انقلابی و تحکیم دستگاه تضیقات را که همان ماشین دولتی باشد ضروری می داند. این سیر حوادث انقلاب را وادار به تمرکز تمام نیروهای مخرب علیه قدرت دولتی می نماید و مجبور می کند وظیفه خود را تخریب و نابودی ماشین دولتی قرار دهد نه اینکه بهبود این ماشین». [همان: ۴۲]

- لاسکی (۱۹۵۰-۱۸۹۳ میلادی) لاسکی به همراه فیگیس دو نظریه پرداز نظریه کثرت گرایی دولت هستند. در نظریه کثرت گرایی انسانها موجوداتی اجتماعی هستند که به اختیار و انتخاب خود در چارچوب گروهها زندگی می کنند و وظیفه اساسی دولت گفتگو با گروههای گوناگون است. دولت می بایست بین گروهها داوری کند [وینسنت: ۱۳۸۷: ۲۷۲].

در نظریه کثرت گرایی گاهی دولت برآیند ائتلاف گروههای مسلط و عامل ایجاد تعادل بین آنها دانسته می شود. اما برخی از کثرت گرایان بر اینکه دولت عرصه فشار و نفوذ گروههای مسلط باشد دیدگاهی انتقادآمیز داشته اند. [همان: ۲۷۷].

از دید کثرت گرایان آزادی به عنوان مهمترین ارزش در حوزه شکل و همبستگی سیاسی شناخته می شود. آنها آزادی را به معنی توزیع قدرت و اقتدار بین گروهها می گرفتند و بر این اعتقاد بودند که قدرت عامل فساد است و آزادی حاصل تفرق و پراکندگی قدرت میان گروهها است و فرد در متن زندگی گروهی می تواند از آزادی برخوردار گردد. [همان: ۲۸۲].

۳-۲-۲) نظریه پردازان نسل سوم - قرن بیستم

- آنتونیو گرامشی (متفکر ایتالیایی ۱۹۳۷-۱۸۹۱ میلادی)

آنتونیو گرامشی از جمله نظریه پردازان مارکسیستی دولت است. گرامشی علاوه بر نقش اقتصاد در تکوین پدیده دولت نقش ایدئولوژی انقلابی و رهبری فرهنگی در تکوین آنرا مورد تأکید قرار می دهد. [ریترز: ۱۳۸۴: ۱۹۷]

گرامشی نقش دولت را ایجاد نوعی تمدن تکامل یافته و تکامل این تمدن با اخلاقیات توده مردم می داند. لذا تکوین انسانی که ساخت فیزیکی جدید دارد باید در دستور کار دولت باشد [گرامشی: ۱۳۵۹: ۵۸].

او دولت را آموزگاری می داند که می باید سطح و نوع نوینی از تمدن را با تکیه بر زیربنا (اقتصاد) بیافریند. از این جهت دولت اساساً بر محور نیروهای اقتصادی فعالیت می کند اما در عین حال دولت نباید از رو بنا (جامعه) غافل باشد دولت با اهرم قانون، عمل عقلایی کردن جامعه را انجام می دهد و تنبیه و پاداش هایی را برای فعالیت های جنایتکارانه و سودمند در نظر می گیرد. [همان: ۶۶].